

به نام آن که جان را فکرت آموخت

کنار دریاچه‌ی سیاه

دآ لوه‌ر

ترجمه‌ی بهروز قنبرحسینی



انتشارات شهر هنر

۱۳۹۵



انتشارات شهر هنر

نام کتاب: کنار دریاچه ی سیاه
نویسنده: دآ لوه‌ر
ترجمه‌ی بهروز قنبرحسینی
ویراستار: فریمه‌ فرهنگ‌نیا
ناظر فنی و کیفی: کامران شاه‌رخ همدانی
حروفچینی: شبستری
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: مهران
چاپ اول: ۱۳۹۵
شمارگان: ۱۰۰۰ جلد
حق چاپ محفوظ است.
قیمت: ۱۲۰۰۰ تومان

تهران - کدپستی ۱۴۱۹۶-۳۴۵۷۱
تلفن: ۰۹۱۲۳۶۶۱۲۵۹ و ۰۲۱-۶۶۹۳۵۶۱۵

افراد نمایش

السه، تقریباً چهل ساله

جانی، تقریباً چهل و دو ساله

کلوئه، تقریباً چهل و دو ساله

ادی، تقریباً چهل و پنج ساله

بالآخره رسیدین شما **کلوئه**
 بالآخره **ادی**
 واقعاً **السه**
 ما همه‌ی بعدازظهر رو **کلوئه**
 درواقع همه‌ی بعدازظهر رو
 من به کلوئه گفتم امیدوارم اتفاقی نیفتاده باشه **ادی**
 ما در بین راه می‌بایستی چند بار **جانی**
 می‌بایستی چند بار
 ما از جاده‌ی بین شهری او مدیم **السه**
 آدم می‌تونه هراز چندگاهی
 وقتی که دیگه واقعاً نشه
 به راحتی توقف کنه **جانی**
 کنار خیابون توقف کنه
 یه چند قدمی بزنه و نفسی تازه کنه
 پیاده بشه از ماشین بی خیال چیزی **السه**
 بالآخره ما فکر کردیم شاید اتفاقی **ادی**
 نه نه یه استراحت کوتاه **جانی**
 السه و رانندگی

اون زیاد نمی تونه
راه رو که راحت پیدا کردین **کلوئه**
ما راه رو پیدا کردیم **جانی**
دوباره یادمون افتاد
چرا چپرا **السه**
ما دوباره همه‌ی راه رو یادمون افتاد
چهار سال
چهار سال چیز زیادی عوض نمی شه
سکوت.
اما این جا چقدر خالی شده **جانی**
یا شاید اتاق‌ها بزرگ تر شدن و دیوارها بلندتر
تا اون جا که من یادمه
این جا خیلی خالی تر از قبل شده
یا شاید هم به نظر من این جوهره
آخ ما خیلی چیزها رو دور ریختیم **کلوئه**
بخشیدیم
بذار من یه نظر این جا بندازم **السه**
بالاخره **ادی**
ما تمام بعد از ظهر رو
الان دیگه هوا تاریک می شه
بالاخره او مدین شما **کلوئه**
خوشبختانه هیچ اتفاقی
نگاه کن **السه**
نور الان آسمون رو رنگی می کنه
زرد
کاملاً زرد

طلایی کامل امانه همون زرد
بیرون دریاست
دریای سیاه
می بینی
مثل همیشه

۲

اولین شب دیدارمون	ادی
اون موقع	السه
اولین شب دیدارمون اون موقع	ادی
شبی که همه مون نزدیک بود که	کلوئه
یه جورایی خاص بود	السه
آره و بامزه	ادی
نه بامزه نبود	جانی
ما همگی خیلی شیفته ی هم شده بودیم	کلوئه
آره همین جور بود	السه
می شه این رو گفت مگه نه	کلوئه
چرا چرا	ادی
همین جوری بود	
خیلی خندیدیم	السه
من ترسیده بودم	جانی
رو به السه. من نگرانت بودم	
نه ما خوشحال بودیم	کلوئه
ما تازه به این شهر اومده بودیم	السه
و ما شما رو دعوت کرده بودیم	کلوئه
آدم می تونه به خاطر بیاره	ادی

قدم زدن کنار دریاچه‌ی سیاه رو
بدون حس. یه بار کامل دور دریاچه
ما چهار نفر
مکث.
ما چهار نفر
ما خیلی رسمی بودیم
جانی و من مخصوصاً لباس های شیک رسمی مون رو پوشیده بودیم
مکث.
قبلش من فکر کرده بودم
که ملاقات مون خیلی خشک و رسمی می شه
واسه همین هم به جانی گفتم یه سری بزنیم و تموم
هر چهار نفر خنده‌ای مختصر می کنند، خشک و رسمی.
السه و من
ما بودیم
ما خیلی شیفته هم شده بودیم
مکث.
ما حوصله‌ی حرف زدن نداشتیم
واقعاً حوصله‌ی حرف زدن نداشتیم
اصلاً هم سعی نکردیم حرف بزنیم
ما حوصله‌ی همچین شب‌هایی رو نداشتیم
اما به خودمون زحمت دادیم
آره واقعاً به خودمون زحمت دادیم
ما تازه اومده بودیم تو این شهر
دوباره تو یه شهر جدید
آدم باید به خودش زحمت بده
و شما بهترین مشتری‌های بانک بودین

بهترین مشتری های بانک می خندد. بزرگ ترین بدهکارهای تو نه جانی	ادی
از نسل های گذشته تا امروز مشروب سازی در کنار دریاچه ی سیاه با آب تازه و خالص و چیزهای دیگه می خندد. بزرگ ترین بدهکارهای تو	کلوئه
بهترین مشتری من به جانی گفتم	السه
نذار امشب راجع به پول حرف زده بشه مگه نه	کلوئه
و ما هم اصلاً راجع به پول حرف نزدیم درسته	ادی
قدم زدن ما کنار دریاچه جلوی چشمامه و ادی داشت یه کم جلوتر از ما می رفت	السه
بیا بریم یه کم تو دریاچه قایقرانی کنیم می خندد. مکثی کوتاه.	ادی
بی حس. اون می خواست نصف شب ماهیگیری کنه	جانی
هنوز تازه سرش ب بود هوا تاریک هم نشده بود بذار بریم رو دریاچه	ادی
و کلوئه از نگاه من هنوز برای من خانم بکر بود آخ نه	جانی
اما ادی خیلی مشتاق بود	کلوئه

السه و اون وقت همه مون رو به هیجان آورد
 و از ما جلو زد
جانی اون شب اول بود
 ما هنوز همدیگر رو نمی شناختیم
السه اصلاً نمی شناختیم
کلوئه و ما خیلی تنها بودیم
 هر چهار نفرمون تنها بودیم
 مکث کوتاه.
ادی من جلوتر می رفتم
 تا یه جایی
 یه جایی تو اسکله
 همون جا که قایق بود
 من اون رو تا نصفه هول دادم تو آب
 و اون جا منتظر شما شدم
السه و ادی ما رو کشید تو اون قضیه
 و می خندید
 اون ما رو می خواست
جانی این جا رو می کشید
 اون جا رو هول می داد
 اون ما رو می خواست
 اون به ما احتیاج داشت
ادی و کلوئه هم کوتاه اومد
السه و ادی قایق رو هول داد تو آب
 و داد زد که ما بشینیم تو قایق
 شما باید بشینین
 و اون باکت و شلوار

تو دریاچه منتظر مون بود
و جانی شروع کرد به پارو زدن
و ادی هم پرید تو قایق
ادی می خواست هرطوری شده
بره به طرف تور ماهیگیرها
اون می خواست به اون طرف بره
و تورها رو بگیره
من بهش گفتم تونمی تونی این کار رو بکنی
اون ها متعلق به ماهیگیرها است
اما ادی گفت
چرا می تونم این کار رو بکنم
امروز همه ی صیدها مال منه
و کلونه گفت بریم خونه
الان دیگه غذا حاضره
و از دهن می افته
و ادی
تازه یه قلاب ماهیگیری تو قایق پیدا کرد
و دیگه نتونستیم جلوش رو بگیریم
ماهیگیری زیر نور ماه
ماهی های نقره ای در پرتو نور ستاره ها
آدم دلش می ره و حظ می کنه
اون وقت ما دود رو دیدیم
از دور تمام آشپزخونه آتیش گرفته بود
و غذا جزغاله
اما ادی
قلاب ماهیگیری رو پرت کرده بود تو آب

و همین جوری سیخ ایستاده بود
از کارش هیجان زده شده بود **جانی**

و خودش رو مهم جلوه می داد
ول کن دیگه **کلوئه**

بیا برگردیم
کلوئه هم ایستاده بود **السه**

و جانی دیگه پارو نمی زد
ما همین جوری اون جا مونده بودیم
که ادی گفت داریم حال می کنیم
داریم فقط تفریح می کنیم
مکث کوتاه.

نمی دونم
نفسم سخت بالا می آد
آخ لعنتی **ادی**
مکث.

یعنی باید یه شب خوب مون هدر می رفت
و اون که یه دستش قلاب ماهیگیری بود **السه**
به طرف جانی برگشت

و بهش گفت که اون پارو می زنه
و جانی باید قلاب رو ازش بگیره
جانی نکرد این کار رو
مکث کوتاه.

نمی دونم
نفسم بالا نمی آد
من می ترسیدم **جانی**
تمام وقت

من می ترسیدم
و نگران السه بودم
اون یه مشکل قلبی داره
اصلاً هم نمی خواد راجع بهش حرف بزنه
و وقتی هیجان زده بشه
و یا یه چیزی اذیتش کنه
که طبیعتاً همیشه می تونه اتفاق بیفته
اون وقت قلبش اذیتش می کنه
و من همیشه مراقب هستم که حالش همیشه خوب باشه
و اتفاق عجیب و غریبی پیش نیاد
من بهش قول دادم که حواسم همیشه به اون باشه
هیجان زده.

قبل از ازدواج مون
من بهش قول داده بودم که مراقبش باشم
هی جانی بیا این جا
بیا این جا

ادی

بیا جاهامون رو عوض کنیم
و جانی این کار رو نکرد
و ادی طبیعتاً می خواست تفریح کنه
درست تو همون لحظه ای که جانی بلند شد
ادی رفت یه طرف دیگه

السه

کلونه

و هی این طرف و اون طرف پرید
رقص رقص رقص

السه

شما باید روی آب برقصین
درست مثل ماهی های شناور
ماهی های وحشی که چشم بسته توی شب شناورن

و سریع روی موج‌ها سوار می‌شن
 و می‌رن رو نوک نوک نوکش
 آخ اون باله‌هاشون
کلوئه و اون هی توی قایق می‌پرید
جانی من افتادم یه سوی قایق
 و کلوئه هم یه طرف دیگه افتاد
 من آستین السه رو گرفتم
السه ما واژگون شدیم
کلوئه و ادی داشت حال می‌کرد
 اون لذت می‌برد
 مختصر خنده.
السه ما واژگون شدیم
 مکث.
جانی من ترسیده بودم
 تمام وقت نگران السه بودم
 بهش قول داده بودم
 مکث.
ادی می‌خندد.
السه او نیز می‌خندد.
کلوئه ما تا ساحل شنا کردیم
 ما همه‌مون تا ساحل شنا کردیم
 مکث.
 خوشبختانه هنوز هوا تاریک نشده بود
ادی نه
 ماه تو آسمون بود
کلوئه مهربانانه. دیوونه‌ای تو

ادی	و کی قایق رو تا ساحل کشید تنهایی می خندد. سکوت.
جانی	ما الان راجع بهش انگار که هیچ
ادی	اون اولین شب با هم بودن مون بود
کلونه	ما تنها بودیم ما چهار نفر تنها درست مثل الان مکث.
السه	خیلی خاص بود واقعاً
جانی	چرا که ما دوستان زیادی نداشتیم این طور نیست جانی ما الان راجع بهش انگاری که هیچ
السه	بعضی وقت ها آدم خودش هم نمی فهمه و بعد که رسیدیم خونه ادی تو آشپزخونه ی سوخته ی بوگند گرفته کنترل نشده مست کرد
ادی	به خاطر این که از ته دلم از زندگی راضی بودم
السه	و من خندیدم هی خندیدم
کلونه	تو عمرم اون جوری خیلی کم خندیده بودم و لباس های خیس مون رو پنجره

مکث.
فریتز سرش رو از پنجره آورد تو
چی به سر شما اومده
مکث.
ما واژگون شدیم
می خندد.
غدامون سوخته
می خندد.
و فریتز
یه چیزی دنبال حرفت گفت
آره
آره
فریتز چی گفت
جانی
من چیز دیگه‌ای یادم نمی‌آد
فقط می‌دونم که اون
توجه ما رو به یه چیزی جلب کرد
چه جووری
جانی
من اصلاً یادم نمی‌آد
عصبانی بود
جانی
نه چرا آخه
من چیز زیادی دیگه یادم نمی‌آد
لطفاً یه خورده دیگه فکر کن
شاید
سکوت.
جانی
من هیچی یادم نمی‌آد
مکث.

السه
ادی
ما نون و سیب خوردیم و ادی مست شده بود
اون اولین شبی بود
که ما با هم بودیم
دقیقاً همین طور بود
جانی
توی خونه ماجرا رو برای نینا تعریف کردیم
سکوت.
کلوئه
یه شب خوبی بود
واقعاً شب خوبی بود
السه
شبی که می شد از قبل حدسش رو زد
یه جورایی
جانی
آره
مکت.
ما نمی تونیم کاری کنیم که
از جلوی چشم مون دور شه

۳

ادی
خیلی وقته
ما همدیگر رو ندیدیم
جانی
خیلی وقته نه
مکت.
ادی
چهار سال
جانی
آره
چهار سال
ادی
ما اصلاً فکرش رو هم نمی کردیم
که شما این جا
جانی
نه

ادی نه

ما بعضی وقت‌ها که
راجع بهش صحبت می‌کردیم
کلوئه می‌گفت اون‌ها دیگه نمی‌آن
مکث.

جانی السه و تو

هراز چندگاهی برای هم پیغام می‌دادین

ادی کم

خیلی کم
یه چند کلمه که همدیگر رو از یاد نبریم
چیزهای بی‌خودی

که سعی کنیم همدیگر رو از یاد نبریم
یه چیزهای بی‌ربط راجع به همه‌جا و همه‌چیز
سکوت.

ادی و تو

چه خبرها توی شهر
تو توی سیستم بانک پیشرفت کردی
حتماً الان شدی رییس بانک
بالاترین حرف رو الان می‌زنی دیگه
آخ نه بابا

جانی

من عددی نیستم
نبودم و نخواهم بود
لبخندی کوتاه.

ادی هنوز هم مسئول اعتبارات

جانی رفتم به یه شعبه‌ی بزرگ‌تر تو شهر

همه‌اش همین

ادی
و من فکر می کردم
نردبون ترقی رو پله پله بالا می ری
حدس می زدم
مکث.

تو یه کارهایی می کنی
اما من فکر می کردم سریع تر پیش می ری
مکث.

بالاخره رفتی تو یه شهر بزرگ
تو همین رو می خواستی
مکث.

آره
جانی
ولی فشار کاریم طبیعتاً خیلی زیاده

آره
ادی
آره
سکوت.

آره
جانی
ما می خوایم بریم
خیلی وقته
ما باید از این جا بریم

خیلی خوبه
ادی
اما کجا

جانی
یه جایی که ساحل داشته باشه
یه جایی کنار دریا
مکث.

ادی
کلوئه می گه
ما نمی تونیم خرجش رو بدیم

وسع مون نمی رسه
کی ما با هم رفتیم مسافرت
من و کلوئه
هیچ وقت

جانی

می دونی چیه ادی

من هم

من هم

من چند هفته پیش

من چند هفته پیش بدجوری به هم ریختم

آره

آره خودش درست می شه

ادی

آدم باید دوباره به خودش بیاد

تو از پشش برمی آی

می تونی دوباره خودت رو جمع و جور کنی

آره واقعاً

جانی

مکث.

خیلی بهتر شد

ادی

موندن تون این جا ممکن نبود

مگه نه

نه

جانی

مکث.

می خندد. برای ما هم همین طور

ادی

مکث.

اما ما نمی تونستیم جایی بریم

۴

السه

شما هنوز اون اتاق رو دارين

اتاق فریتز رو

السه

جانی

ول کن دیگه

نه

السه

چرا

ما اسباب کشی کردیم

ما دیگه اتاقی به اسم اتاق نینا نداریم

ما همه ی اتاق نینا رو

تو کارتن کردیم و انداختیم دور

نه

جانی

دور که ننداختیم

اون هنوز اون جا است

تو یه اتاق خالی دو در سه که ما اجاره کردیم

همه ی کارتن اتاق نینا

اون جا توی اون اتاقه

السه

حرفش را قطع می کند. ما دیگه اتاقی به اسم نینا نداریم

اما شاید اتاق فریتز هنوز وجود داشته باشه

شاید هنوز اون اتاق باشه

همون جور که همیشه بود

قبلاً

سکوت.

آره

کلوئه

اون اتاق هنوز هم هست

مکت.

ادی ما اون اون رو دست نزدیم
اتاق رو
راحت‌ترین کار بود
سکوت.
دقیقاً
در اتاق رو بستیم
و هیشکی هم توش نمی‌ره
والسلام

۵

جانی رو به کلوئه. تو از اون سؤال کردی
تو از فریتز سؤال کردی
اون موقع چیزی شنیده بود
همون موقع
صحبت مون جلوی بانک

کلوئه چی
خدای من نه
ما صحبت‌های زیادی با هم کردیم

جانی آره
اما در اون مورد
اون موقع

ادی اون چی باید شنیده باشه
جانی چیزی که من به کلوئه گفتم
این که دیگه اصلاً مهم نیست الان

جانی چرا چرا چرا
شاید اون بد فهمیده باشه

کلونه
جانی چیزی برای
بد فهمیده شدن وجود نداشت
جانی
پس داره یادت می‌آد
تو دقیقاً می‌دونی منظور من چیه
السه
موضوع چی بود مگه
جانی
تقریباً یه هفته بعد از اون شبی که با هم بودیم
کلونه او مد پیشم توی بانک
تقریباً حدود ظهر بود و اون هیچ وقت قبلی نداشت با من
اون می‌خواست یه کم با من حرف بزنه
جایی که بشه سیگار هم کشید
ما رفتیم تو پارکینگ
اون جا یه تیکه چمن بود و چندتا درختچه
اون به خاطر هفته‌ی قبل معذرت خواست
همون غذای سوخته و لباس‌های خیس
و اون موقعیتی که ما توی اون قرار گرفته بودیم
اون گفت که تقصیر اون نبوده
من هم خندیدم و خواستم لاپوشانی کنم
و گفتم که چیز مهمی نبوده
کلونه
انگاری توی زیرسیگاری خیس تموم شب رو خوابیدم
حال من الان این جوریه
جانی
من انگاری روی پارچه‌ی زبر و ضخیمی خوابیدم که
همه‌اش داره اذیتم می‌کنه
مکث.
هو داغ بود و هیچ بادی هم نمی‌اومد
رو همون یه تیکه چمن پراز فضله‌ی سگ بود و یه کاندوم
و آدم به خوبی از اون جا صدای اتوبان رو می‌شنید

و اون وقت کلوئه شروع کرد به توضیح دادن که واسه چی اون‌ها
 اون و ادی تمام سال قبل رو کار کرده بودن
 از وقتی که آجوسازی رو تحویل گرفته بودن
 تا تونستن پول اون‌جا ریختن
 نه تنها کسی رو اخراج نکردن
 بلکه یه سری آدم رو هم استخدام کرده بودن
 من می‌تونم خوب بفهمم که اون‌ها به‌خوبی از عهده‌ی کارها
 براومده بودن
 بعد اون گفت که چرخ کارخونه خوب می‌چرخه
 اون‌ها قسط وام‌هاشون رو به‌موقع به بانک می‌دادن
 و بانک هم حرفی برای گفتن و اعتراض کردن نداشت
 من سعی کردم مؤدبانه حرف‌هاش رو کوتاه کنم
 که یهو یه خواهش از دهنش پدید بیرون
 لحن صدایش عوض شد
 یه جور خراش انگار
 اون‌ها احتیاج به یه سرمایه‌گذاری تازه برای خط تولید
 بطری‌سازی شون داشتن
 اون خط تولید می‌بایست هرچه سریع‌تر نو سازی می‌شد
 وگرنه همه‌چیز به‌هم می‌ریخت
 مدام بطری‌های شکسته
 حادثه‌پشت حادثه و خرابی‌های دستگاه
 همه‌چی بی‌فایده بود و هیچی سر جای خودش نبود
 برای این‌که جلوی ضرر رو بگیرن مجبور بودن کارمنداهاشون رو
 اخراج کنن
 خب به سر زن و بیچه‌شون چی می‌اومد
 اون از صمیم قلب از من خواهش کرد

که از روابطم توی بانک استفاده کنم

و به کمک شون برم

هوا داغ بود

کلونه

و هیچ بادی هم نمی اومد

رو همون یه تیکه چمن پراز فضله ی سگ بود

و یه کاندوم

و آدم به خوبی از اون جا صدای اتوبان رو می شنید

من رفتم تو خودم

جانی

و اون از صورتم این رو خونند

گفت جانی عزیز

می دونم که تازه اومدی این جا

کارمند قبلی همیشه خیلی به ما کمک می کرد

ما یه رابطه ی متقابل با هم داشتیم

من سرم رو تکون دادم

اون جا بود که گفت

همسر من هیچ اطلاعی از مسائل اقتصادی نداره

اگه من همه چی رو تحت کنترلم نداشته باشم

من گفتم می دونم کلونه

تو با تموم قدرتت داری واسه ی اون کارخونه همه کار انجام می دی

که حتماً دلایل خودت رو داری

تو مثل یه سگ جنگی از همه چی محافظت می کنی

و در مقابل ادی و لخرج و بی خیال

پول های الکی و اضافی می ده به کارمندها

خرج بیماری کارمندهای مریض رو می ده

دو خانوار پشت کارخونه دارن توی قسمت جدید میجانی زندگی

می کنن

کوتاه و مختصر بگم ایشون شده پدرترزای کارخونه
 و تو باید همه‌چی رو سفت و سخت تو کنترلت داشته باشی
 تا توی دام بدهی نیفتین
 و تنها چیزی که برام تو اون شرایط مونده بود
 این بود که اون رو آروم کنم
 از آخر پارکینگ اون طرف خیابون
 داشت یه نفر می‌اومد سمت ما
 یه نفر داره می‌آد

کلوئه

من گفتم
 خانم بکر
 سلام خانم بکر
 وضعیت آبجوسازی تون کاملاً روی مرز است
 و من نمی‌دونم دیگه چه کاری از دست من برمی‌آد
 کلوئه
 راه‌گریز از این مشکل چیه
 سکوت.

جانی

اون وقت اون قیافه‌ای به خودش گرفت
 انگار می‌خواست به من دست بزنه
 با انگشتاش
 آروم انگشتاش رو به سمت آستین من آورد
 و شروع کرد به لمس کردن آستینم
 خیلی آروم با انگشتاش آستینم رو نوازش می‌کرد
 هوا داغ بود و هیچ بادی هم نمی‌اومد
 آدم به خوبی از اون جا صدای اتوبان رو می‌شنید
 سکوت.
 و بعد من فکر کردم

یعنی می دونستم داره بهم نخ می ده یا نه
مکت.

می خندد. نه بابا تو این جووری برداشت کردی
آخه اون حرکت خیلی غیرعادی بود
سکوت.

کلونه
جانی

اما من اشتباه کرده بودم
الان هم همین نظر رو دارم
فریتز پشت سر من ایستاده بود
و من اصلاً متوجه اون نبودم
فریتز نمی خواست صحبت ما رو قطع کنه
اما حتماً تا آخر حرف های ما رو شنیده بود
حتماً متوجه لحن کلام من
و چیزهایی که راجع به بدهی هاشون
و به بن بست رسیدن شون گفتم رو شنیده بود
و حتماً پیش خودش فکر کرده بود
که من نمی خوام به پدر و مادرش کمک کنم
و می خوام اون ها رو به خاک سیاه بنشونم
اون حتماً فکر کرده بود
که من می خوام شما رو به نابودی بکشونم
وله ولورده کنم

۶

شما الان دیگه جا افتادین

دو سال

آره دو سال طول کشید

اما بالاخره همه ی سعی مون رو کردیم تا جا بیفتیم

ادی
جانی
السه

مگه نه

ادی درست همون موقع

السه درست همون موقع

که ما فکر می‌کردیم

که ما راجع بهش خوشحال بودیم

که بالاخره با همه‌ی سعی و تلاش مون

جا افتادیم

ادی و همین‌طور بچه

همین‌طور نینا

السه نینا اصلاً این مشکلی که ما داشتیم نداشت

اون لازم نبود مثل ما خودش رو با شرایط وفق بده

جانی شاید هم ما خبر نداشتیم

السه اگه مشکلی اون موقع تو شهر جدید داشت

حتماً ما باخبر می‌شدیم

مکت.

اون حتماً به ما می‌گفت

اون حتماً با ما صحبت می‌کرد

ما حتماً مطلع می‌شدیم

مگه نه

یعنی نه

جانی ما قبل از اون موقع

چندین بار نقل مکان کرده بودیم

از یه شهر به شهر دیگه

السه هر سه چهار سال یه بار

اون‌ها یه شعبه‌ی جدیدی رو به تو پیشنهاد کردن

شعبه‌ای که مشکلی داشت

و تو می بایست اون مشکل رو حل می کردی

یا این که درش رو می بستن

درش رو بستن

ولی فقط یه بار چنین چیزی پیش او مد

یه بار تو رو اون جا فرستادن

یه بار اون جا فرستادن تا درش رو ببندی

اون جا فقط دو تا کارمند داشت

که شما سه نفری اون جا رو تعطیل کردین

ما خیلی نقل مکان کردیم

اما هر بار پیشنهاد خوبی بهم می شد

هر دفعه انگار یه تکلیف بود که باید اون رو انجام می دادم

مگه نه

ما بین خودمون می گفتیم این تکلیف رو باید انجام بدیم

همیشه می تونستیم نه بگیم

اگه می خواستیم

اما برامون بهتر بود که اولش بگیم قبول می کنیم

قبول کردن و جواب مثبت دادن همیشه برای ما بهترین راه بود

فکر می کردیم هیچ وقت پشیمون نمی شیم

بالاخره هم بهمون پیشنهاد یه شعبه ی بزرگ توی یه شهر بزرگ دادن

و دیگه از یه شعبه ی کوچیک تو یه شهر کوچیک خبری نبود

اما از این شهر خیلی خوش مون او مده بود

آدم باید این رو بگه که ما خیلی از بودن در این جا لذت می بردیم

از همون اول اون قدر از این جا خوش مون او مده بود

که یقین داشتیم این جا دوست های خوبی پیدا می کنیم

فکر کرده بودیم اگه بیشتر این جا بمونیم

و سعی کنیم تا با همه مهربان باشیم

جانی

السه

جانی

السه

مکث.

بچه مون هم

نینا هم راضی بود از این جا موندن

مگه نه

ما نمی دونیم

جانی

ما دقیقاً این رو نمی دونیم

این جو ری نشون می داد

السه

همه‌ی قراین نشون می داد که اون این جا خرسند بود

مکث.

نینا همه جا با علاقه می رفت

نینا همه جا راحت بود

هیچ جا احساس دلتنگی نمی کرد

و در و دیوار شهر بهش فشار نمی آورد

درست مثل کفشی که پا رو نزنه و بهش فشار نیاره

نینا

هیچ وقت

ما نمی دونیم

جانی

نه ما دقیقاً این رو نمی دونیم

ما به این حساب می داریم

السه

ما به این حساب می داریم که نینا این جا احساس راحتی می کرد

و این جا رو دوست داشت

اون این جا چهارده ساله شد

پونزده ساله شد

و دیگه اصلاً بچه نبود

اون عاشق شده بود

عاشق فریتز

اون فریتز رو به خونه مون آورد
پسر خیلی خوب و مؤدبی بود
بعضی وقت ها هم دو تایی به اتاق نینا می رفتن
و ساعت ها موسیقی گوش می دادن
و با هم می گفتن و می خندیدن
بعد یه مدتی ساکت می شدن
همیشه همین جوری بود
ساعت ها موسیقی گوش می دادن
و بعد ساعت ها گل می گفتن و گل می شنیدن
و بعد ساعت ها ساکت بودن
و ما هیچ وقت از شون نپرسیدیم چی کار می کنن
نه نپرسیدیم
ما احترام می داشتیم به اون سکوت فریتز و نینا
ما احترام می داشتیم به اون سکوت
و هیچ وقت در اتاقش رو نزدیم
هرگز اون سکوت رو نشکوندیم
ما اون ها رو با سکوت شون راحت می داشتیم
آره ما همین کار رو می کردیم

جانی

السه

۷

اما بعداً جانی وام ما رو داد

مگه نه جانی

من اولش اصلاً خبر نداشتم

آره آره آره

من اون وام رو دادم

من اولش اصلاً خبر نداشتم

کلوئه

ادی

جانی

ادی

چون کلوئه همه‌ی کارهای کارخونه رو می‌کرد
من درخواست رو دیدم **جانی**
حساب‌کتاب کردم
اصلاً دلیلی که نشه وام رو داد پیدا نکردم
نتونستم پیدا کنم
می‌شد وام داد **ادی**
مگه نه
من حساب‌کتاب کردم **جانی**
نتونستم چیزی پیدا کنم
امکان نداشت نشه وام داد
نمی‌تونستم چیزی پیدا کنم
همه‌چی قانونی بود
اون وقت گفتم باشه
باشه باشه
اون خط تولید جدید رو همون روز سفارش داده بود **ادی**
جای خوشحالی داشت
من کلوئه رو خوب می‌شناختم
فرم درخواست رو پر کرده بود
همه‌ی کارهای اداریش رو
توی یه زمان مناسب انجام داده بود
تموم
و این جووری حس می‌شد که **کلوئه**
همه‌چی خوب پیش خواهد رفت
یه چند ماهی
زمان درازی
این جووری حس می‌شد

که همه چی روبه راهه

از نظر مادی

حداقل از نگاه من

بهتر داشت می شد

و یه زمانی

ادی

من هم همین رو فهمیدم

آره

و شما هنوز هم قسط دارین

جانی

طبیعیه

ادی

آرام، نقش بازی می کند.

قسط

قسط

قسط

۸

شما اون جایه عکس دارین

السه

آره

ادی

یه عکس از فریتز

السه

چرا یه عکس تنها از فریتز

پس نینا کجاست

سکوت.

نینا کجاست

چرا عکس نینا نیست

سکوت.

شما یقیناً نمی خواستین

جانی

نه ما نمی خواستیم

کلونه

سکوت.

ما تو خونه مون یه عکس از هر دو تاشون داریم
از فریتز و نینا تو جشن تولد پونزده سالگی نینا
مگه نه جانی

اون ها خیلی خوشبخت بودن

می خندیدن

روز اول جولای بود

اون ها خوشبخت بودن و می خندیدن

تو اول جولای

اون ها رو چمن های جلوی خونه مون نشسته بودن

منتظر دوستانشون برای پارتی بودن

اون ها منتظر بودن تا شب بشه

تا بتونن مشعل ها رو برای جشن شون تو باغ روشن کنن

ما براشون توی باغ جشن گرفته بودیم

مگه نه جانی

آره جانی

شما هم اون جا بودین

دعوت شده بودین و اومدین

ما همه مون اون جا بودیم با بچه هامون

یادتون نمی آد

چرا ادی

چرا چرا

خب دیگه

باید یه عکس از جفت شون داشته باشین

شما یه عکس از هر دو شون گرفته بودین

فقط یه چیزی ادی

السه
چى
فقط چى
ادى
نينا خيلى شبيه تو است
السه
كه چى
چى چى
اون چه ربطى
چه
سكوت.
رو به كلوئه. موهات سفيد شدن
سكوت.
تو پير شدى
خيلى پير شدى
چرا موهات رو رنگ نمى كنى
موهات خيلى سفيد شدن

۹

ادى
حتى وقتى من پولم رو به اين واون بدم
خب كه چى
كى گفته كه من از حساب و كتاب چيزى سرم نمى شه
السه
همه ش پول
همه اش كار
ادى
كى گفته من حساب كتاب سرم نمى شه
من فقط قضيه رو جور ديگه مى بينم
من همه ي اين ها رو كه به اين واون مى دم
دوباره پس مى گيرم
يه جور ديگه همه اش رو پس مى گيرم

دقیقاً همین جوره

اگه این جور هم نباشه مگه ما چی می‌خوایم

با این طوفان خواستن کجا می‌خوایم بریم

همیشه همه چی حول محور پول می‌گرده **السه**

همیشه حول محور کار

همیشه حول محور پول

حول محور کار می‌گرده

انگار چیز دیگه‌ای تو این دنیا وجود نداره

چه چیز دیگه مثلاً **کلوئه**

همه‌اش پول **السه**

همه‌اش کار

مکث.

آدم می‌تونه اون دو تا رو خوب بفهمه

یعنی این جوری باید دید که اون دو تا

بچه‌هامون حق داشتن که به یکباره چیزی نخوان

سکوت.

اگرچه می‌تونست به ما این‌جا خوش بگذره

دقیقاً همین‌جا

ما می‌تونستیم چیزهای دیگه‌ای غیر از پول و کار پیدا کنیم

و لذت ببریم

مگه نه

نظر شما چیه

نظر تو چیه جانی

ما یه جایی رو پیدا کردیم

بین خودمون یه نقطه اشتراک

یه تکیه‌گاه

می شه این جوری گفت
واسه خودمون یه تکیه گاه
یه جایی که آدم به طور اتفاقی اون جا نیست
یا کسی هولش نداده و اون جا پرتش نکرده
نه

جایی که به کسی تعلق داره
جایی که بین ما و دیگران ارتباط به وجود بیاره
ببخشید

من دارم چرت و پرت می گم
آره دارم هذیون می گم
مکث.

اما این جا همون جایی بود که
یعنی برای اولین بار
بعد از اون همه اسباب کشی
من به جانی گفتم این جا همون جا است
این جا همون جایی است که من بهش تعلق دارم
این جا همون جا است

السّه

جانی

السّه ی عزیز من
یادت نره لطفاً
تو هر بار همین رو می گفتی
با هر بار اسباب کشی ما تو یه جای تازه
همین رو می گفتی

نه نه نه

السّه

این جا یه جور دیگه بود
این جا رو انگار من همیشه می شناختم

برام آشنا بود این جا
از همون اول هم گفتم که
من به این جا تعلق دارم کنار دریاچه‌ی سیاه
گفتم من باید این جا بمونم
کنار دریاچه‌ی سیاه
این جا من می خواستم این جا بمونم
من گفتم این جا باید بمونم
سکوت.
این جا
جای منه
مکت.

اون ها من رو نگاه می کنن
کلوئه من رو نگاه می کنه
ادی من رو نگاه می کنه
و جانی هم همین طور
مکت.

سکوت عجیبیه
انگار من حرف بی ربطی زدم
انگار من چاقو و چنگال رو دستم گرفتم
و می کشم روی بشقاب
که سکوت شکسته بشه
انگار هوا زخمی شده
و خونش همه جا پاشیده شده

شده به ادى نگاه كنى
فكر كنى كاش يه نفر ديگه جاى اون باشه
نه چطور مگه
تو بعضى وقت ها اين جورى نگاه مى كنى
منظورت چيه
يه جور كه انگار مى خواى بلايى سرش بيارى
مثلاً از پشت با چاقو بزنى تو دنده هاش
خوب توش فرو كنى
و چاقو رو بچرخونى
مطمئن باش اين جورى نيست
جالبه
اين كه آدم بتونه اندیشه هاى يكي ديگه رو بخونه
سكوت.
هر كسى اول با خودش مى جنگه
و كلنجار مى ره
مگه نه السه

كلوئه

السه

كلوئه

السه

كلوئه

السه

كلوئه

۱۱

من اين كارخونه رو خيلى قبل تر
خيلى قبل تر
مى بايست اين كارخونه رو تحويل مى گرفتم
اول هاى بيست سالگيم بود
آره بيست سالگى
هنوز بچه بودم
بعد يه اتفاقى افتاد
يه قضيه اى با يه دختر

ادى

مکث.

اون قضیه مال خیلی وقت پیشه
قضیه‌ای که همون موقع‌ها هم ازش سردرنیاوردم
نه اون موقع و نه حالا
هنوز هم بیشتر گیج می‌شم
بیشتر ازش سردرنمی‌آرم
مکث.

من اون دختر رو نمی‌شناختم

این ثابت شده

جلوی سوپرمارکت اون از من پول خواست

من بهش ندادم

و بهش گفتم اگه گرسنه هستی با من بیا

و هرچی می‌خواهی واسه خودت بخر

اون با من اومد تو

و شکلات کالباس چند تا کنسرو هلو

نون و خوردنی‌های گرم برداشت

می‌خواست آبجو و مشروب برداره

بهش گفتم نه نمی‌شه

می‌خواست باطری و سیگار برداره

گفتم باشه

همه چیزها رو حساب کردم و می‌خواستم برم

بهم گفتم یه کم با من بیا

بهش گفتم کجا من زیاد وقت ندارم

من بهت یه جای قشنگ رو نشون می‌دم

اون بهم گفت

می‌خندد.

گفت من بهت یه جای قشنگ رو نشون می‌دم
سکوت.

اما من باهاش نرفتم

یه کسی گفت

من رو با اون تو جنگل کنار دریاچه دیده

اما حقیقت نداشت

من نبودم و شاید کس دیگه باهاش بوده

من رفتم مستقیم خونه

این اشتباه من بود

شاید بهتر بود می‌رفتم تو اتاقم توی کارخونه

دیگه شک و شبهه‌ای هم پیش نمی‌اومد

حدود ظهر بود من رفتم خونه

تنها

شب با پلیس اومدم خونه‌ی من

همه‌جاش زخمی بود

همه‌جای پیرهنش پاره شده بود

منظورش این بود که من سعی کرده بودم

مکث.

من حتی دستش رو هم نگرفته بودم

حتی نبوسیده بودمش

اصلاً هیچ کاری

من این جور آدمی نبودم

من خودم خیلی جوون بودم

بیست اوایل بیست

اون هم شونزده

اون تقریباً بالغ بود

خواهش می‌کنم
مکث.

رفتیم آزمایشگاه
تحقیقات ثابت کرد که من با اون کاری نداشتم
من گفتم که حتی اون خانم رو لمس هم نکردم
اون علیه من شکایت کرد
پلیس هیچ نتیجه‌ای نگرفت
و ما رو راهی دادگاه کرد
مکث.

اون یه مار خوش خط و خال
سکوت.

من تا این جام رسیده بود
اعصابم به هم ریخته بود
برای اولین بار تو زندگیم زدم بیرون
یه سال تموم رفتم خارج
مکث.

آبجوهای ایرلندی رو زیر نظر داشتم
که چطوری ساخته می‌شن
غلات شون مخمرهاشون شیوه‌ی درست کردن آبجوهاشون
همه چی یه جور دیگه بود
مکث.

خوشم نیومد اما جالب بود
مکث.

از اون موقع تا حالا
نمی‌دونم
مکث.

من فقط یه چیزی هدیه دادم
یه جور کمک
بیشتر هم نبود
من اون موقع با کمال میل اون کار رو کردم
الان هم همین جور
من نمی دارم کسی من رو خراب کنه
من نمی دارم کسی من رو خراب کنه
مکث.
آره و این تنها چیزیه که من نمی خوام به یادم بیاد
حتی کلوئه هم نمی خواد
مکث.
در مورد کلوئه اصلاً تلاشی نبود
من اون رو دیدم و سریع دلم رفت
خیلی دوست داشتم باهاش باشم
حتی فکر کردم برای همیشه می تونم باهاش باشم
خنده.
یه احساس آنی بود که قبلاً اون احساس رو نمی شناختم
سکوت.
حتی شایعه‌هایی که پشت سر من می گفتن
برای اون اصلاً مهم نبود
هیچ وقت به اون‌ها نپرداخت
اون من رو واسه کار نکرده بخشیده بود
آرام می خندد.
آره اعتماد چیز خیلی خوبیه
مکث.
آره

۱۲

ادی

تو هنوز هم نظرت اینه که
ما باید تلاش مضاعف کنیم
اما آخه الان دیگه چه فرقی می‌کنه
که این کارخونه

از سه نسل پیش به خانواده‌ی من تعلق داشته
یا همین جوری تصادفی به من رسیده
یا همین جوری تصادفی به من رسیده
مکث.

کلوئه

این حرف رو تنها کسی می‌تونه بزنه که پولدار باشه
بی خیال باشه
بریز و پاش کنه
آره

ادی

بذار بی خیال همه چیز باشیم
من می‌تونم همه چیزم رو از امروز تا فردا بدم بره
چی می‌شه زندگی بدون این که آدم به خودش فکر کنه
چی می‌شه که فقط امروز
فقط امروز

اینه که مهمه و تو زندگی به حساب می‌آد
امروز امروز امروز

کلوئه

ادی

من تو رو می‌بوسم
همین الان من تو رو دوست دارم
واسه این که همین الان وقتشه
واسه این که همین الان مهمه

واسه این که همین امروز مهمه

واسه چی ما باید نگران چیزی باشیم که قراره اتفاق بیفته

وقتی شب بگذره یه روز جدید می آد

شاید ما هنوز باشیم یا نباشیم

این ها رو تو تا حالا هزار بار گفتی

من دیگه حوصله ی شنیدنش رو ندارم

من دیگه تحمل شنیدنش رو ندارم

یعنی دیگه نمی شه جلوش رو گرفت

جلوی چی رو

جلوی چیزی که بین ما پیش خواهد اومد

وقتی یه چیزی شروع بشه

دیگه نمی شه جلوش رو گرفت

آدم باید تا آخرش بره

تحمل کنه

کلونه

ادی

کلونه

ادی

۱۳

اوضاع خوبه

چه اوضاعی

منظورم اینه که

این جا خیلی خالیه

یا به چشم من این جور می آد

دیروز هم به نظرم اومد که این جا خالیه

از خودم پرسیدم یعنی اتاق ها بزرگ تر شده

یا دیوارها بلندتر

اون چه که توی حافظه ی من مونده اینه که

یه چیزهایی کم شده از این جا

جانی

کلونه

جانی

یه چیزهایی
چی مثلاً **کلونه**
چی مثلاً این جا باید کم شده باشه
نمی‌دونم **جانی**
قاب‌عکسی کم‌دی کتاب‌هایی شاید لوستری یا پرده‌ها
درواقع این جا جای همه چی خالیه
چی **کلونه**
نه ما هیچی کم نداریم

۱۴

خب، فریتز چه جور آدمی بود
سکوت. **السه**
شما خیلی علاقه به نینا نداشتین
اما ما خیلی از فریتز خوش مون می‌اومد
خب منتظرم
فریتز از نظر شما چه جور آدمی بود
السه این قدر تند نرو **جانی**
عصبانی نباش
عصبانی نیستم **السه**
ما از اون خوش مون می‌اومد
می‌خوام بدونم
به عنوان والدینش چی فکر می‌کردن راجع به اون
آره خب **جانی**
اما که چی
واسه این که اون‌ها علاقه‌ای به نینا نداشتن **السه**
اما فریتز از نینا خوشش می‌اومد

ما خیلی دوست داشتیم که اون دو تا پیش ما باشن
مگه نه

خب بگید

چه چیز فریتز بهتر از نینا بود

نینا رو من می تونم بگم

اون خیلی بچه‌ی بسازی بود

آره او این جور ی بود

شاید فریتز محرک و مسبب و مشتاق مرگ بود

می تونه این جور ی باشه

با من همیشه شوخی می کرد

با اون ته ریش و اسکیت بردش همیشه می گفت و می خندید

سرحال بود

مکث.

همیشه باهوش

همیشه همه چی رو بهتر از دیگران می دونست

سکوت.

نه اون اصلاً این جور ی نبود

کلوئه

همیشه پیشرو بود و با پررویی می خواست حرف خودش رو بزنه

السه

می خواست همه جا حرف اول رو اون بزنه

نه

کلوئه

نه

اون اصلاً این جور ی نبود

آخ پس چطوری بود

السه

سکوت.

کلوئه

من نباید که این جا

پس چطوری بود

السه

بگو دیگه چطوری بود
شما چی می‌دونین راجع به اون
نه
من که نباید این‌جا
نه
بایدی نداره
شما هیچی نمی‌دونین
شما هیچی راجع به اون نمی‌دونین
شما اصلاً راجع به اون هیچی نمی‌دونین
راجع به فریتز
شما اصلاً اون رو نمی‌شناختین
به هیچ وجه شما نمی‌دونین
سکوت.
شما کار رو سخت تر می‌کنین
مکث.
من نمی‌تونم
من دیگه نمی‌تونم

کلوئه

ادی

السه

۱۵

اون‌ها میز شیشه‌ای رو شکونده بودن
میز شیشه‌ای تو اتاق نشیمن
اون‌جا بود جایی که الان اون یکی میز هست
دو تا جعبه آبجو اون‌جاست
دو تا جعبه آبجو و روش هم یه تخته
ما این یکی رو که شکستنی نیست جایگزین اون شکستنی کردیم
اون‌ها میز شیشه‌ای رو

کلوئه

ادی

کلوئه

میز شیشه‌ای رو
اون‌ها شکوندن
شیشه‌هاش اون‌جا بود
تیکه‌تیکه شده بود
تیکه‌های تیز و برنده
بین پایه‌های میز اون تیکه‌ها افتاده بود
همون‌جا مونده بود
همه‌جا رو زمین پر از خرده‌شیشه بود
اون‌ها رو زمین اسکناس انداخته بودن
زیر اون میز شکسته وسط خرده‌ریزها
اون‌ها اسکناس انداخته بودن
وسط خرده‌ریزها
وسط اون همه خرده‌شیشه
اون همه خرده‌شیشه رو زمین و اسکناس‌ها
یه اسکناس پنجاه یورویی
یه اسکناس بیست یورویی
دو تا اسکناس ده یورویی
نود یورو برای یه میز
نود یورو برای شیشه‌ی میز
نود یورو وسط اون همه خرده‌شیشه
اون‌ها اون پول رو انداخته بودن برای یه میز جدید
برای یه شیشه‌ی تازه
مکث.
من با احتیاط خرده‌شیشه‌ها رو جمع کردم
دستکش چرمی کار رو دستم کردم
با احتیاط اون‌ها رو جمع کردم

آروم آروم یکی یکی از رو زمین برشون داشتم
همه رو جمع کردم
انداختم توی کانتینری که آشغال‌های شیشه‌ای کارخونه رو
می انداختیم
واسه این که کسی زخمی نشه
من خرده شیشه‌ها رو برداشتم
با احتیاط بردم ریختم دور
من همه‌ی خرده شیشه‌ها رو برداشتم
زمین رو خوب گشتم
زیر میز
دورتادور میز
خرده شیشه‌ها رو یکی یکی پیدا می کردم
همه رو جمع کردم
اون جا خونی نبود
خونی اون جا نبود
یه قطره خون هم نتونستم پیدا کنم
هیچ کسی زخمی نشده بود
این جا هیچ کسی خونین و مالین نشده بود
نه
مکث.
من نمی دونستم چی شده بود
فقط تیکه‌های شیشه بین پایه‌های میز بود
یه عالمه خرده شیشه
اما هیچ خونی نبود
هیچ کس مجروح نشده بود
مکث.

بعد من پول‌هایی که اون جا روی زمین بود رو دیدم
و یه نامه که اون هم اون جا بود
میون اون همه خرده شیشه روی زمین
اون‌ها اون نامه رو اون جا گذاشته بودن
میون اون تیکه‌های شیشه روی زمین
میون اون خرده شیشه‌ها
من اسکناس‌ها رو برداشتم و شمردم
یه اسکناس پنجاه یورویی
یه اسکناس بیست یورویی
دو تا اسکناس ده یورویی
بعد من نامه رو باز کردم و خوندم
برای پدر و مادر عزیزمان
یه کاغذ تا شده
که با حروف درشت نوشته شده بود
لطفاً ما رو ببخشید
همون طور که می‌بینین یه شیشه شکسته
با این پول می‌تونین شیشه‌ی جدید بخرین
ما داریم می‌ریم
این جا اصلاً قشنگ نیست
نینا و فریتز
زیرش هم نوشته شده بود
عشق مرگ است
مرگ عشق است
سکوت.
با حروف درشت
با حروف درشت

السه

کلوئه

آدم نمی‌تونه بگه
که آیا این درسته که بگه
این جا قشنگ نیست
یا باید بگیم این جا قشنگ نیست
السه
ادی
السه
چه فرقی می‌کنه حالا
آدم نمی‌تونه بگه منظور شون چی بوده
اون‌ها ما رو معلق گذاشتن
این‌که اون‌ها منظور شون چی بوده
خیلی واضح نیست
یه سهیل انگاری
چه فرقی می‌کنه
السه هیچ تفاوتی واقعاً نداره
ادی
السه
چرا
چرا چرا
خیلی تفاوت داره این جا یعنی
این جا
یعنی ما
کارخونه‌ی آبجوسازی
دریاچه‌ی سیاه
یعنی شهر
مدرسه دوست‌ها
همین این جا
اما جای دیگه
اون جا و یه جای دیگه

درواقع برایشون می تونست بهتر باشه

اما اون ها اون جا نبودن

اما اون ها اون جای دیگه هم نبودن

اون ها همین این جا بودن

و از همین این جا می خواستن برن

چرا که قشنگ نیست

اما اگه اون ها قبلش با ما صحبت می کردن

آدم می تونست همین این جا رو تغییر بده

مگه نه

همین این جا رو آدم می تونست عوض کنه

مگه نه

به هر حال اون ها امید زیادی هم نداشتن

چرا که این جا

همه ی این جا رو ما نمی تونستیم عوض کنیم

مکث.

در قبال همه ی اون جا

السه تو قرص هات رو امروز خوردی

جانی

چرا خوردم

السه

این جوری که معلومه انگار اون ها رو فراموش کردی

جانی

نه چطور مگه

السه

سکوت.

او می گرید.

تو فریاد زدی

ادی

داد زدی

آره من داد زدم

کلونه

من دویدم این جا

رو به دریاچه تو اتاق نشیمن خشکم زد
مدت زمان زیادی
من تو اتاق نشیمن جلوی خرده‌شیشه‌ها خشکم زد
و فریاد زدم
رو به دریاچه من خشکم زد و فریاد زدم
بعد به طرف دریاچه
به سمت اسکله دویدم
و فریاد زدم

۱۶

جانی

وقتی بیچه بود
بازوهای لاغری داشت
نینا بازوهای خیلی لاغری داشت
هیكلش خیلی خوب بود
فقط بازوهایش
مثل چوب خشک
یه بار چهار سالش بود یا پنج سالش
گفتم بیا برات بازو بند شنا ببندم
بهش گفتم برو و یه تی شرت آستین بلند روش بپوش
که انگاری عضله داری
می خندد.
مکت.
اون قدر بازوهایش لاغر بود
می خندد.
بعد ما هر روز تمرین می کردیم
من بازوهایش رو از دو طرف می کشیدم

اون هم انگشت هاش رو مشت می کرد
از دو طرف دست هاش رو می کشید
می خندد.
بعدها فرستادمش کلاس کاراته
نمی دونم که از این کار خوشش می اومد یا نه
مکت.
نمی دونم
مکت.
یه بار ازش پرسیدم از این کار خوشش می آد
گفت نه
فقط می خوام حواسم پرت شه
برای چی
نپرسیدم برای چی می خواست حواسش پرت شه
دیگه ازش نپرسیدم
واسه چی
او گفت نه ولی می خوام حواسم پرت شه
من دیگه ازش نپرسیدم
مکت.
من نمی دونم
نمی دونم

اون ها هر دو کنار هم تو قایق دراز کشیده بودن
دست هاشون رو به هم بسته بودن
دست راست نینا تو دست چپ فریتز
میچ دست هاشون رو با چرم و کنف به هم بسته بودن

داروی خواب آور خورده بودن
 کنار هم توی قایق دراز کشیده بودن
 پارو زده بودن تا وسط‌های دریاچه
 اون‌ها بیرون قایق تو خشکی
 اون داروهای خواب آور رو خورده بودن
 کنار هم تو قایق دراز کشیده بودن
 میج دست‌هاشون رو با چرم و کنف به هم بسته بودن
 اون بیرون کف قایق رو سوراخ کرده بودن
 بعد کنار هم دراز کشیده بودن
 خواب‌شون برده بود
 وقتی آب آرام آرام تو قایق می‌اومد
 اون‌ها خواب بودن
 آب همه‌جای قایق رو گرفت
 قایق لب‌به‌لب پر از آب شده بود
 اون‌ها اما خواب بودن
 اون‌ها زیر آب که رفته بودن هم خواب بودن
 اون‌ها همچنان خواب بودن
 زیر آب خواب بودن
 اون دو تا عمیق به خواب رفته بودن

۱۸

ما اصلاً نمی‌دونیم بچه‌هامون چطوری با هم آشنا شدن
 ما می‌دونیم خودمون چطوری با هم آشنا شدیم
 این‌که بچه‌هامون چطوری با هم آشنا شدن رو ما نمی‌دونیم
 خب تو مدرسه دیگه
 درست‌ه

جانی

ادی

جانی

اما منظورم اینه که
د آخه لعنتی اون ها عاشق هم شده بودن مگه نه
اون ها همیشه با هم بودن مگه نه
اون ها عاشق هم بودن
اون ها انگار نامزد هم بودن
نامزد

ادی

اون هم تو چنین سنی
بچه ها چه می دونن عشق و عاشقی چیه
آره واقعاً بین شون چی بود
چه حسی به هم داشتن
چه اتفاقی بین شون افتاده بود
د آخه یه چیزی می دونین شما راجع به اون دو تا
از کجا به این نتیجه رسیدی

جانی

ادی

ما نمی دونیم
یه چیزی شما می دونین که ما نمی دونیم
ما چیزی نمی دونیم

کلونه

جانی

کلونه

هیچی

رو به کلونه، چرا تو این کار رو می کنی
تمام وقت سعی داری به ما بفهمونی
تو یه چیزی در باره ی اون دو تا می دونی
چیزی که ما نمی دونیم
شاید یه چیز مهم می دونی تو
چیزی که شاید فکر می کنی ما تحمل شنیدنش رو نداریم
چون نمی خواهی ما اذیت شیم
شما نمی خواین یه چیزی رو به ما بگین
مکت.

جانی

۶۰ کنار دریاچه‌ی سیاه

اون چیه
مکت.

شما می دونین چرا
می دونین شما
می خندد.

ادی

جانی

عصبی. شما می دونین
شما یه چیزی می دونین
رو به السه. اون‌ها می دونن
اون‌ها می دونن و به ما نمی‌گن
اما الان باید
باید به ما بگین

می خندد.

ادی

می خندد.

کلوئه

خیلی عصبی. بگین
یالا بگین

جانی

می خندد. هیچی جانی
تو چی فکر می‌کنی
هیچی
ما هیچی نمی‌دونیم
هیچی

کلوئه

۱۹

تو هر شهری از اول شروع کردن
تو هر شهری یه شغل جدید پیدا کردن
همیشه هم کار دفتری
همیشه کار دفتری حسابداری و حسابرسی

السه

می خندد.

بخش اداری شرکت آب

وکیل شرکت املاک

بعضی وقت‌ها یه شغل نیمه وقت

بعضی وقت‌ها از نیمه وقت هم کمتر

همیشه نصف روز کار می‌کردم

خب من بدم هم نمی‌اومد

می‌زدم بیرون از خونه

مستقیم می‌رفتم تو اداره

می‌نشستم رو صندلیم

هیچ ادعایی هم نداشتم

با هیشکی هم حرف نمی‌زدم

تو این موقعیت ساکت می‌نشستم

کار کسل‌کننده برام مفید بود

کار کسل‌کننده برای قلبم و آرامش خوب بود

مکث.

همیشه یه جور و یکنواخت

می‌خندد.

آره

آره آره قابل تحمل

سکوت.

سال‌ها هدر شدن

چهار سال که

هدر شدن

سکوت.

انگار اصلاً زمان وجود نداشت

یا یه زمان بی نهایت
غیر از اینه
مکث.
یه زمانی که انگار فرار نمی کنه
انگار ما توی اون زمان گیر کردیم
نه گذشته حرکت می کنه
نه آینده هرگز می آد

۲۰

ادی

اون به من گفت
کلونه به من گفت
تو بی فایده ای
مکث. عصبی.
برای کی واسه چی چطوری
برای همه چیز
به من گفت که من بی فایده ام
کلاً بی فایده
در قبال زندگی برای خودم
برای اون واسه فریتز
مکث. عصبی.
وقتی که اون اتفاق افتاد به من گفت
وقتی که اون دو تا خودشون رو
انگار همه اش تقصیر من بوده
انگار من می تونستم جلوشون رو بگیرم
زندگی تو بی فایده است
چی

اما یعنی چی
واقعاً یعنی چی
من سردرنمی آرم
من عاشق کلوئه هستم دوستش دارم
خب می تونه یکی اون رو بیشتر دوستش داشته باشه
یا بیشتر از من بهش برسه
سکوت.
من تلاش می کنم من
فقط سعی می کنم
همه چی این جا
با یه خورده
دنبال لغت می گردد.
من همیشه فکر می کردم
که من و کلوئه و فریتز خیلی خوب با هم جوریم
اون وقت با شما هم
یه شب با هم بیرون رفتن
فریتز و نینا
یعنی یه چیزی بود
خیلی قشنگ هم بود
مکث.
این جوری نبود که هیچی هم نباشه
مکث.
می خندد.
من فقط می خواستم یه کم حال و هوای اون عوض بشه
هدفم همین بود
مکث.

آره
سکوت.
همه‌اش همین بود

۲۱

جانی

من آدم ناآرومی ام
که یه جا نمی تونه بند بشه و بمونه
می خوام بکنم و برم
اگرچه می دونم واسه السه خوب نیست
اون یه جای ثابتی رو می خواد
یه آرامش همیشگی
اما من می خواستم تو حرکت بمونم
و همیشه چیزهای تازه کشف کنم
و قاطی هرچیز نویی بشم
می خواستم می خواستم تو شهر
وسط شهر بانک مرکزی شهر
می خواستم هرچور شده اون جا ادامه بدم
واسه همین هم همه‌اش درخواست انتقالی می دادم
همیشه تلاش می کردم که منتقلم کنن
همیشه و همیشه
مکث.
اگرچه می دونستم السه این رو دوست نداره
که این همه جابه‌جایی واسه السه خوب نیست
این اسباب‌کشی همیشگی اصلاً برای السه خوب نیست
مکث.
اون از بدو به دنیا اومدنش مشکلی قلبی داره

از وقتی که ما با هم آشنا شدیم و ازدواج کردیم
من هم با مشکل قلبی زندگی می‌کنم
مشکل اون مشکل من هم هست
خیلی وقت‌ها به دستم رو آروم می‌ذارم رو قلبش
بعضی وقت‌ها هم هردو دستم رو
شب‌ها خیلی وقت‌ها شب‌ها من سرم رو می‌ذارم روی سینه‌ی اون
و گوش می‌دم به صدای قلبش
با دقت ضربان قلبش رو گوش می‌دم
بعضی وقت‌ها یهو انگار دیگه ضربان نداره
یهو انگار قلبش ضربان نداره
بعد تو لحظه‌ی بعد دوباره اولین ضربان به گوشم می‌رسه
مکث.

نکنه قلبش نزنه
اما می‌زنه بی‌کم‌وکاست
و من گوش می‌دم
من باید بهش گوش بدم
به ضربانی که نمی‌خواد قطع بشه باید گوش بدم
مکث.

کمابیش با همه‌ی غرغره‌ها اما ایستاده‌ا و
تمام وقت گوش می‌دم به صدای قلبش
که چطوری می‌زنه
همه‌ی وقتم این جوری می‌گذره
مکث.

من می‌تونستم
شاید یه بار
شاید یه زمانی یه بار هردو دستم رو بذارم روی سینه‌اش

رو قلبش و آروم آروم فشار بدم
مکت. می خندد.
اما هیچ وقت نکردم

۲۲

ادی

خب آره
شاید که من هیچ ارزشی برای پول قائل نباشم
خب که چی
مکت.
برام مهم نیست
پول برام مهم نیست
اون قدر برام بی‌اهمیته که می‌ریزمش تو آشغال‌دونی
می‌سوزونمش و خاکسترش رو می‌ریزم تو دریاچه
تا وقتی که من دارمش
تا وقتی که من عشق اون رو دارم
تا وقتی که من عشقم رو دارم
تا وقتی که من کلونم رو دارم
همه چی برام بی‌اهمیته
آره اون خودشه
شاید بعضی وقت‌ها این جور نشون ندن
اما حقیقت اینه
می‌فهمی چی می‌گم
هیچی ارزش نداره
غیر اون هیچی دیگه برام ارزش نداره
حتی زندگی خودم هم بدون اون برام بی‌ارزشه
غیر اون هیچی برام ارزش نداره

هیچی برام مهم نیست
هیچی

۲۳

جانی

نه من اصلاً دلم نمی خواست این جا اسباب کشی کنم
این جا اصلاً شهر بزرگ و مهمی نیست
بیشتر دلم می خواست توی یه شهر بزرگ باشم
مهم نبود کدوم شهر
جایی که آدم تو شلوغی اش گم بشه
آدم بتونه همین جوری سوار یه مترو بشه
و از خیابون ها بگذره
و هر جا دلش خواست پیاده بشه
و بره توی یه کافه
و با کسی که نمی شناستش
یه لیوان آبجو یا یه گیلاس ویسکی بنوشه
بعد بره یه بار دیگه
و دوباره ویسکی بنوشه بدون این که بدونه اسم آدم روبه روش چیه
یا آدم زود اون اسم یادش بره
این خیلی خوبه
یه کسی
یا هنری یا آنا یا اووه یا دوریس
چه فرقی می کنه
آدم هم که همیشه خودش نیست
آدم هوشیار می شه و می بینه که اون جا غریبه نیست
که احساس غربت نمی کنه
بعد هر وقت خواست بلند بشه

و راهش رو بگیره و بره
بدون این که همدیگر رو هرگز ببینن
این خیلی خوبه
سکوت.

اما این جا طولانی مدت نمی شد
این جا خیلی سخت بود
مگه نه
برای درازمدت خیلی سخت بود
مکت.

این جا آدم‌ها مدام همدیگه رو می بینن
این جا آدم همونی هست که هست
سکوت.

وحشتناکه
الان تو توی یه شهر بزرگ و مهمی دیگه مگه نه
تو همون جایی هستی که می خواستی
مگه نه

آره
جانی
درسته

اما دیگه نیازی ندارم که خودم رو گم و گور کنم
الان اصلاً دیگه این رو نمی خوام
خیلی وقته خودم رو گم کردم
می خندد.

تو همیشه خیلی هوای السه رو داشتی
آره
جانی

خب شاید
آره

یعنی امیدوارم
اون خودش همیشه می‌گه
اون همیشه می‌گه که جانی همیشه هوای من رو داره
آره
جانی
مکث.
من فقط می‌خواستم
ما می‌تونستیم
ما داشتیم
ما هر دو تامون
چی
کلونه
آخ
جانی
چی
کلونه
هیچی
جانی
چی بالاخره
کلونه
جانی
من بعضی وقت‌ها
آره با خودم خلوت می‌کنم
اگه بشه این جور ی‌گفت
من همیشه نسبت به السه صادق بودم
باطنی نسبت به السه صادق بودم
اما اون اجازه نداره هیجان زده بشه
همیشه این بیماریش
اون واسه این که آب توی ریه‌هاش جمع نشه
همیشه مجبوره به چیزی تکیه بده و بخوابه
هیچ وقت هیچ هیجانی بین ما ردوبدل نمی‌شه
می‌دونی
رابطه‌ی جنسی

بعضی وقت‌ها من باید
من بعضی وقت‌ها می‌دونی
به یه همخوابگی خوب احتیاج دارم
با تمام احساس
با طپش قلب
بالذت تمام
مکث.

کلونه

آره

جانی

این جایه شهر بزرگه
و همه چی توش راحت تره عادی تره
خیلی راحت تره
برای همین ما توی این شهر بزرگ احساس خوبی داریم
راحتیم

من مجبور نیستم از اون جدا بشم
بعضی وقت‌ها می‌تونم
با یه نفر یه بعد از ظهر

یا یه شبی

یا حتی زمان استراحت ظهرم رو بگذرونم

با یه مرد یا یه زن

کلونه

آره

جانی

مکث.

با یه مرد یا با یه زن

۲۴

نه ما من و کلونه زیاد با هم حرف نمی‌زنیم
فقط راجع به کارهایی که باید انجام بدیم

ادی

برنامه ریزی‌ها

بعضی وقت‌ها صورت حساب

یا پولی که باید به تعمیرکار بدیم

پول لوازم دانه‌های جو مخمرها

آره دیگه این‌ها موضوع صحبت‌های ما است

طبیعی که کلوئه به حرف من گوش می‌ده

وقتی من چیزی می‌گم

کلوئه کاملاً گوش می‌ده

مکث.

راجع به خودمون

راجع به اون و خودم

نمی‌دونم الان موضوع زیادی برای صحبت کردن نیست

زیاد راجع بهش حرف نمی‌زنیم

همه چی قانون خودش رو داره

مکث.

خب این هم قانون زناشویی دیگه

به طور رسمی زندگی مشترک بیشتر با مسائل تجاری ربط داره

اغلبش

مکث.

طبیعی هم هست که من می‌تونم دست‌ودلباز باشم

چون کلوئه همه‌ی حساب‌کتاب‌ها دستشه

هر روز می‌ره کارخونه و همه چی رو زیر نظر داره

همه چی رو کنترل می‌کنه

می‌دونم که اون از تجارت سردر می‌آره

البته خوب هم سود می‌کنه

می‌دونم من شایستگی این چیزها رو ندارم

من زیاد با مردم قاطی ام
باهاشون حرف می‌زنم
باهاشون آبجو می‌خورم
این کارها رو می‌کنم
در واقع من براشون چطوری می‌گن
من درد دل‌هاشون رو گوش می‌دم
سکوت.

همین طوریه

اون باید

پسرم باید فهمیده باشه

که من تو کارخونه

با مردم

اون باید فهمیده باشه

اون نمی‌تونه فکر کرده باشه که

من آدم لش و تنبلی ام مگه نه

یه سرکیسه کن سرمایه دار

اون می‌بایست فهمیده باشه که من این جور ی نبودم
مکث.

یه چیزی باید تو زندگیش بوده باشه

یه چیزی

تو زندگیش درست نبود

۲۵

فردا پس فردا ما می‌خوایم بریم

چقدر می‌مونین

سه هفته فکر کنم

جانی

کلونه

جانی

شاید هم چهار هفته
دیگه حداکثر شش هفته

کجا می‌خواین برین

کلونه

نمی‌دونم

جانی

یه جایی تو ساحل

یه جایی تو ساحل کنار دریا

دکتر بهم گفته هوای تازه‌ی دریا

و قدم زدن تو ساحل برام خوبه

تو مگه چته

کلونه

چیزیت شده

نه چیزیت نیست

جانی

مکث.

به هم ریختم

چهار هفته پیش همین جور بی دلیل به هم ریختم

مکث.

نتونستم بشینم

نتونستم پشت میز کارم بشینم

نتونستم صفحه‌ی کامپیوترم رو ببینم

نتونستم چیزی بخونم

همین جور بی صدا از روی صندلی افتادم

ساعت ده و بیست دقیقه‌ی صبح بود که از صندلی افتادم

چشم‌هام سیاهی رفت

ولو شدم رو زمین

مثل یه سگ ناله می‌کردم

درست مثل یه سگ نشسته بودم و گریه می‌کردم

آخ

کلونه

مکث.

حتماً خوب می‌شی

مکث.

حتماً

جانی

مکث.

آره حتماً

حتماً بهتر می‌شی

کلوئه

می‌بینی

مکث.

شما می‌تونین همیشه این‌جا بیاین

شما همیشه می‌تونین این‌جا بیاین و بمونین

هر وقت که خواستین

هر چقدر که خواستین

مکث.

این‌جا

جانی

آره

کلوئه

پیش شما

جانی

آره

کلوئه

خوبه آره

جانی

۲۶

خیلی بدتر شده

کلوئه

الان اون خیلی بدتر از گذشته شده

قبلاً بدون این‌که به خودش و به ما فکر کنه

بی‌اندازه و بدون حساب و کتاب دست‌ودلبازی می‌کرد

خب درسته ما کارفرمای مهربونی هستیم

مکث.

اما الان من فکر می‌کنم مردم پیش خودشون می‌گن که اون دیوونه شده

اون همه چیزهایی که ما داریم رو به این و اون هدیه می‌ده

حتی لوازم شخصی اش رو

فرقی هم نمی‌کنه

پالتو کفش کتاب ظرف و ظروف

لباس هاش حتی مبل هامون رو هم داده

هرکی هرچی نداره و می‌خواد

می‌دونه که می‌تونه بیاد پیش ادی و ازش بگیره

واسه همین این جا این قدر خالی شده

من اصلاً دیگه چیزی نمی‌خرم

تا چیزی می‌خرم اون می‌بخشه و هدیه می‌ده به یه آدم محتاج

الان دیگه یه مدتی

چیزهایی که ما خودمون می‌خوایم رو

از خیابون‌های شهر پیدا می‌کنم و می‌آرم

بعضی وقت‌ها وسایل خودمون رو توی اون وسایل پیدا می‌کنم

انگار توی یه دایره می‌چرخیم

مکث.

ادی معتقده که اون دیگه چیزی واسه‌ی خودش نمی‌خواد

می‌گه زندگی این نیست که

همه چیزها رو دوروبر خودمون جمع کنیم

و صاحب‌شون بشیم و به اون چیزهایی که داریم بنازیم

اون معتقده که کارخونه یه امانته که ما فقط مسئول اداره کردنش

هستیم

یه جورایی مسئول رفاه عمومی

اما من باید مسئول این باشم که چطوری پول می‌آد تو کارخونه
اون اصلاً حواسش به کارخونه نیست
راستش رو بخوای اون اصلاً براش کارخونه مهم نیست
مکث.

چندبار بهش گفتم برو بیرون
برو تو خیابون و دستت رو دراز کن
بین کسی بهت چیزی می‌ده
مکث.

مثل یه گدا
که فکر کنم بدش هم نیاد
مکث.

مثل یه قدیس
مکث.

مثل یه قدیس دیوونه
مکث.

چقدر تحملش واسه‌ی تو سخت و وحشتناکه **السه**

نه من می‌فهممش **کلونه**

اما بعضی وقت‌ها خیلی می‌ترسم که اون زندگی مون رو از هم بپاشونه
مکث.

به من فکر نمی‌کنه

اون اصلاً به فکر من نیست

شما وامی رو که گرفتین دارین می‌پردازین **جانی**

هنوز قسط‌ها تون رو دارین می‌دین

آره دیگه پس چی **کلونه**

ما قسط‌هامون رو می‌دیم

قسط‌هامون رو می‌دیم

قسـط هـامون رو ميـ ديـم

۲۷

السـه

من نميـ تونم با اين
با اين همه سرعتي که آدم ها دارن خودم رو تطبيق بدم
مکث.

اين حتماً به خاطر بيماريه
من بايد هميشه کارهام رو آروم انجام بدم
بي دغدغه و بدون هيچ آشفتگي
واسه همين من ديرتر راه مي افتم و ديرتر هم مي رسم
جاني مي تونه خيلي زود به يه محيط عادت کنه
اما من سه ماه طول مي کشه تا خودم رو تو محيط پيدا کنم
و تازه به خودم مي گم

ادي

آهان پس ما اين جا هستيم
آخر آخرش اين چيز بدی نيست
اين بيماري قلبي رو بايد پذيرفت
از اين بدتر هم مي تونست باشه
مکث.

کلونه

آدم فکر مي کنه که جاني صبور و آرومه
آدم اين جوري فکر مي کنه نه
اما

السـه

کلونه

نمي دونم تا آدم بهش نزديک مي شه
مي فهمه که چه آدم تنديه
رو به السه.

يه خورده به فکر خودت باش

وگرنه حالت بدتر می‌شه
تو قرص‌هات رو می‌خوری
درست می‌گم مگه نه
خب آره

السه

به‌طور کلی همه‌اش همینه
بیشتر از این که نیست
هیجان زده نشدن و چندتا قرص
می‌خندد.

من هم نمی‌تونم کارهای سنگین و سخت انجام بدم
من اصلاً تا حالا هیچ کار سختی نکردم
اجازه ندارم
همینه که هست

اگه بخوام زنده بمونم همینه که هست
هیچ وقت نباید بیشتر از توانم کاری انجام بدم
باید کار کم زحمت باشه
مثلاً کار دفتری تو اداره
الان هم که حسابداریه سمساری‌ام

کلونه

این جا جایی نیست که
آدم‌ها آت و آشغال‌ها شون رو می‌آرن و می‌فروشن
واسه آت و آشغال‌ها که پولی درمیون نیست
اتفاقاً برعکس آدم‌ها جنس‌های قیمتی شون رو می‌آرن
برای اون آدم‌ها
خب آره

السه

آدم می‌تونه بگه تو دل شون چی می‌گذره
که اون جنس‌ها رو می‌آرن

اون‌ها قیمتی‌ترین و محبوب‌ترین وسایل شون رو می‌آرن پیش ما

واسه این که نمی خوان اون چیزها رو به کلی از دست بدن اون ها نمی تونن به کلی از دست بدن می خوان یه روزی دوباره اون چیزها رو داشته باشن واسه همین به خودشون سخت می گیرن کلی با خودشون کلنچار می رن واسه او مدن پیش ما جنس ها رو می ذارن پیش ما با خودشون خیلی کلنچار می رن تا اون جنس ها رو بذارن پیش ما اغلب چی می ذارن پیش شما جواهرات ساعت عتیقه طلا تابلوهای نقاشی ماشین ما یه انبار خیلی بزرگ داریم واسه ماشین مکت.	کلوئه السه
رؤیابافی می کنی السه واسه خودت رؤیا می بافی	ادی
۲۸	
همیشه کلی حال می کردم جایی که تو بودی من هم باشم وقتی ما همدیگر رو اتفاقی یه جایی می دیدیم خیلی خوشحال می شدم آره	السه ادی
یا بعضی وقت ها که البته یه کاری رو با هم انجام می دادیم آره آره	السه ادی
اما واقعاً با هم هیچ وقت دوست نشدیم آره متأسفانه	السه ادی
به عنوان یه دوست خیلی به هم نزدیک نشدیم نزدیک نه	السه ادی

السه
ادی
السه
ادی

اگرچه که خیلی خوب می‌تونست این جوری بشه
آره
و شاید الان همه چیز به جور دیگه می‌شد
شاید همه‌ی اون اتفاق‌ها نمی‌افتاد
شاید دوستی ما
اتفاق‌های ناگواری رو که برامون افتاد غیرممکن می‌کرد
شاید دوستی ما مانع اتفاق‌های ناگوار می‌شد
مکث.
آره
آره خیلی حیف
سکوت.
به هر حال همه چیز می‌گذره
مکث.
همه چیز موقتی و گذراست
ما هم موقتی هستیم
ما هم خیلی زود رفتنی هستیم
این جوریه دیگه
مکث.
اما کلوئه این رو نمی‌فهمه
اون فکر می‌کنه وقتی چیزی رو به دست آوردیم برامون می‌مونه
مکث.
حتی بدون بچه‌ها
مکث. لبخند.
زمان سریع می‌گذره و ما رو هم با خودش می‌بره
ما به یه چشم به هم زدن می‌ریم و نمی‌مونیم
مثل یه چشم به هم زدن می‌شیم گذشته و نه حال

مکث.
این جوریه دیگه
مکث.
اگه حداقل یه دلیلی بوده باشه
یه چیزی
باید یه دلیلی بوده باشه
یه دلیلی حتماً اون موقع بوده
یه دلیلی حتی برای یه لحظه باید بوده باشه
یه لحظه برای یه تصمیم احمقانه باید
دلیلی بوده باشه
یه حماقت حماقت حماقت یه دیوونگی
مکث.
یه چیزی که شاید ما نمی دونستیم
یه چیزی
یه دیوونگی

۲۹

کلوئه

من هم یه بار
یه خیالی تو سرم اومد
خیلی نزدیک بود که تو رو بذارم و برم
خیلی نزدیک بود که تو رو تنها بذارم
خیلی نزدیک بود که برم سراغ یکی دیگه
خیلی نزدیک بود که با کمال میل پیش اون بمونم
مکث.
اسمش ریچارد بود
مکث.

ادی ریچارد
کلونه سر تکان می دهد.
ادی کدوم ریچارد
سه اون می خواست از تو جدا بشه و طلاق بگیره
اما در واقع نمی خواست این کار رو بکنه
در واقع شما می خواستین با هم بمونین
همیشه می خواستین با هم بمونین
شما دو تا می خواستین با هم بمونین
شما همین رو می خواستین
سکوت.
کلونه من اعتماد به نفس لازم رو نداشتم
مکت.
و الان این جا نشسته ام و فریتز مرده
و نینا و فریتز مرده اند
مکت.
و آگه رفته بودم شاید که اون می دید
و اون وقت فریتز می دید که ممکنه به سری چیزها تغییر پیدا کنه
که آدم می تونه به چیزهایی رو تغییر بده
اون باید این چیز رو می فهمید
مگه نه
اون می تونست ببینه که
من می تونستم با ریچارد خوشبخت بشم
و اون می تونست به اتاق پیش ما داشته باشه
اون می تونست به وقتی این جا یا اون جا بمونه
هر جور که خودش دوست داشت
مکت.

می خندد.

من نمی خواستم از اون انتظار بی جایی داشته باشم

حالا اون مرده

اون تصمیم دیگه ای گرفت

فریتز زندگی رو انتخاب نکرد

نینا هم همین جور

اون ها زندگی رو انتخاب نکردن

حتی با هم زندگی کردن رو

اون ها این رو هم انتخاب نکردن

مکث.

من یه بار خیالی تو سرم بود که برم

من از ریچارد حامله بودم

می دونی

آره من حامله بودم

و اگه رفته بودم شاید اون دیده بود

اون وقت فریتز می دید که ممکنه خیلی چیزها تغییر کنه

که آدم می تونه خودش خیلی چیزها رو تغییر بده

اون باید این موضوع رو می فهمید

مگه نه

و برای همیشه اون می تونست ببینه

که من می تونستم با ریچارد خوشبخت بشم

و اون می تونست یه اتاق پیش ما داشته باشه

اون می تونست یه وقتی این جا یا اون جا بمونه

هر جور که خودش دوست داشت

من می تونستم یه بچه ی دیگه داشته باشم

و می تونست خیلی برای فریتز جالب باشه

که یه خواهر یا برادر کوچیک تر دیگه داشته باشه
اون می تونست بعضی وقت ها این جا بمونه بعضی وقت ها اون جا
بعضی وقت ها با خواهر یا برادر کوچیکش
مکث.

می خندد.

من نمی خواستم از اون انتظار بی جایی داشته باشم
من نیاوردم

من بچه‌ی دیگه‌ای نیاوردم

من از بین بردمش

اون جور که می گن من از سر راه برداشتمش

و راه رو باز کردم

از جلوی راه همه مون برش داشتم

از جلوی راه خودش هم برداشتمش

همیشگی هم نفهمید حتی خود ریچارد

مکث.

می خندد.

من نمی خواستم از اون انتظار بی جایی داشته باشم
مکث.

من با رأی خودم

با خودم همه چی رو تموم کردم

فقط برای خودم

مکث.

و حالا اون مرده

اون چیز دیگه‌ای رو انتخاب کرد

فریتز زندگی رو انتخاب نکرد

نینا هم همین جور

اون ها زندگی رو انتخاب نکردن
حتی با هم زندگی کردن رو
اون ها این رو هم انتخاب نکردن
مکث.

و حالا من این جا نشسته ام

تو و من این جا نشسته ایم

من هنوز هم این جام

تو و من

ما هنوز هم این جاییم

فقط اون نتونست تحمل کنه

فریتز نتونست تحمل کنه که این جا با ما

با نینا بمونه

اون نتونست تحمل کنه

فقط چرا من تحمل می کنم

تو و من تحمل می کنیم

ما خوب با هم تحمل می کنیم

مگه نه

مکث.

سر تکان می دهد.

ادی

۳۰

اون وقت اون شب

چهار سال پیش

اون شب اون موقع

اون شب که ما اون ها رو

ما همدیگه رو می شناختیم

ادی

جانی

ادی

السه

کلونه

از دو سال پیش به این طرف

از دو سال پیش به این طرف

مگه نه

آره همین جوری بود **جانی**

آره آدم می‌تونه راحت بگه مگه نه **کلوئه**

آره همین جوری بود **ادی**

من نگران بودم **جانی**

رو به السه. من نگران تو بودم

اون‌ها گم شده بودن **کلوئه**

از سه روز پیشش بچه‌ها گم شده بودن

اون شیشه خرده‌ها رو ما پیدا کرده بودیم

اون نامه رو ما پیدا کرده بودیم

این جا خوب نیست

سه روز کامل دنبال بچه‌ها گشتیم **ادی**

یه آقای بهمون تلفن زد **کلوئه**

یه ماهیگیر

ما همگی دنبال هم دویدیم به سمت دریاچه **ادی**

هر چهار تامون

مکث.

هر چهار تامون **جانی**

ما خیلی آشفته بودیم **السه**

جانی و من

نمی‌تونستم نفس بکشم

واسه همین داروم رو خوردم

مکث.

قبلش فکر نمی‌کردم بتونم باهاتون پیام

به جانی گفتم من تو خونه منتظر می مونم
بهش گفتم کاش یه سوء تفاهم باشه
یه سوء تفاهم
جانی السه و من
ما بودیم
کلوئه ما دوست شده بودیم
مگه نه
مکت.
سه ما هیچ وقت اهل صحبت نبودیم
مطمئناً اهل صحبت نبودیم
مطمئناً قدمی هم برناشتیم
اما خیلی می خواستیم سعی کنیم
قطعاً ما خیلی هم به خودمون زحمت دادیم
ما تازه اومده بودیم تو این شهر
دوباره تازه توی یه شهر اومده بودیم
و خب آدم باید خیلی به خودش زحمت بده
ادی ما پشت سر هم به طرف دریاچه دویدیم
سه و ادی یه خورده از ما جلوتر می دوید
ادی هنوز سرشرب بود و هوا گرگ و میش
جانی از دو سال پیشش هم بچه هامون همدیگه رو می شناختن
اون ها عاشق هم بودن
عین دو تا زوج همیشه با هم بودن
کلوئه و اون جا ما تنها بودیم
ما چهار نفر تنها
مکت کوتاه.
ادی و من زودتر از همه به اون جا تو اسکله رسیدم

همون جای همیشگی قایق
 اما اون موقع از قایق خبری نبود
کلونه یه آقای بهمون تلفن زده بود
 یه ماهیگیر
 یه چیزی بیرون دریاچه دیده بود
جانی من می ترسیدم و نگران بودم
 من تمام وقت هول داشتم
کلونه اون ماهیگیر گفته بود اون جا تو اسکله منتظر می مونه
 اون اون جا منتظر مونده بود
السه من نمی دونم
 نفسم بالا نمی آد
جانی من به شما قول دادم که هیچ چیز غیرطبیعی
 هیچ چیز دور از انتظار
 هیچ چیز ناگهانی نیست
 من به شما قول دادم
ادی آره اون شب بود
 مکت.
کلونه ما به هر حال در امتداد دریاچه دویدیم
 و اون آقا به طرف ما اومد
 ماهیگیر از طرف اسکله به سمت ما اومد
 اون توی دستش زنجیر داشت
 و با دست دیگه اش به آب اشاره کرد
 ساکت با دستش خیلی دور رو توی آب به ما نشون داد
 ما همون سمت رو نگاه کردیم
 و انگار چیزی اون جا بود
 ما چیزی رو که می دیدیم نمی تونستیم همون موقع تشخیص بدیم

ما نمی تونستیم همون لحظه چیزی رو که می دیدیم تشخیص بدیم
نه ما نمی تونستیم
مکث.

بعد شما پریدین تو آب و شنا کردین
جانی و ادی شنا کردن
و اون ها رو از آب آوردن بیرون
اون ها از میچ دست به هم وصل بودن
اون ها مرده بودن و به هم وصل
صورت هاشون رو به پایین بود
صورت هاشون توی آب رو به پایین بود
اون ماهیگیر

من و السه تو اسکله بودیم
ما اون جا ایستاده بودیم
که جانی و ادی اون ها رو از آب آوردن بیرون
و اون ها رو آروم خوابوندن روی زمین
اون دو تا رو کنار هم روی زمین خوابوندن
اون ها به هم وصل بودن
اون ها از میچ دست به هم وصل بودن
و اون دو تا رو روی زمین طوری خوابوندن که
صورت هاشون رو به آسمون بود
مکث.

ما توی اسکله منتظر بودیم
من و السه نتونستیم همون موقع اون ها رو بشناسیم
مکث.

ما اون ها رو دیدیم و رفتیم به طرف شون
و زانو زدیم کنار شون

اون‌ها رو زمین و صورت‌هاشون رو به آسمون
 از میچ دست به هم وصل بودن
 ما زانو زدیم کنارشون و طولانی خیره بهشون نگاه کردیم
 برای من که خیلی طولانی به نظر رسید
 نمی‌تونستم چشم ازشون بردارم
 من هر روز می‌رم اون‌جا
 و بچه‌هامون رو می‌بینم که اون‌جا دراز کشیدن
 من تا امروز هم هنوز چشم ازشون برنداشته‌ام
 من وامی ایستم اون‌جا توی اسکله
 و بچه‌ها رو نگاه می‌کنم

۳۱

ادی

یه بار من به کلوئه گفتم
 وقتی احساس خوشبختی نمی‌کنی
 بذار هرچی که داریم رو ببخشیم
 همه‌ی دارایی‌مون رو
 بذار کارخونه رو بین کارگرها تقسیم کنیم
 تبدیلیش کنیم به یه تعاونی
 وقتی این رو گفتم باید بودین و می‌دیدنش
 از کوره دررفت
 گفت تو دیوونه‌ای
 من اصلاً خیلی هم خوشبختم
 تو بازی‌ات گرفته یا
 واقعاً داری جدی حرف می‌زنی
 گفتم معلومه که جدی‌ام
 بعد گفت ما نمی‌تونیم به خودمون اجازه بدیم

که چنین کاری بکنیم
یه جواب پوچ و بی معنی
یه نگاه بی معنی و بیخودی
اما بدون تأیید اون
بدون تأیید کلوئه
من بهش وابسته‌ام
همه جور و وابسته‌ام
می خندد.
مکت.

کلوئه با چنگ و دندون هرچی رو که داره نگه می‌داره
اون هیچ وقت چیزی که آدم بهش می‌ده رو از دست نمی‌ده
وقتی فکر می‌کنه که چیزی مال اون نیست
ولی می‌تونه مال اون باشه تصاحبش می‌کنه
و جالب اینه که
هرچی رو که تو مسیر زندگیش قرار می‌گیره
می‌تونه مال خودش بدونه یا مالکش بشه
این قدر اون دیوونه است
سکوت.

فقط در ارتباط با نینا
در ارتباط با نینا اون جور دیگه بود
وقتی نینا این جا می‌اومد
تو ذهنش آرزو می‌کرد که کاش زودتر نینا بره
تو دلش می‌گفت چه خوب می‌شه
که نینا بالاخره بره
بالاخره بره
و فریتز رو به حال خودش بذاره

به خودش می‌گفت
دل‌م می‌خواد اون فریتز رو به حال خودش بذاره
این حقیقت نداره
معلومه که داره
من کاملاً آروم
از اون جا که حرف‌ها ت حقیقت نداره
کاملاً می‌تونم آروم بمونم و هستم
من همیشه از حضور نینا خوشحال بودم
همیشه
همیشه کاملاً طبیعی باهاش برخورد می‌کردم
کاملاً عادی
فقط یه بار بهش گفتم بهتره بره
و چند روزی فریتز رو به حال خودش بذاره
چند روزی به حال خودش بذاره
بذاره تنها باشه تا خوب فکرهاش رو بکنه
اون‌ها شب و روز همه‌اش با هم بودن
شب و روز اون‌ها با هم بودن
و نینا وقت‌هایی که شب این‌جا می‌موند
با لباس خواب تو خونه می‌چرخید
خب هرچی حدی داره
می‌خندد.
ما از فریتز خوشمون می‌اومد
اون قدر که شما ضد نینا بودین
ما یک‌هزارمش هم ضد فریتز نبودیم
اصلاً نبودیم
فریتز تو دل ما جا داشت

کلونه

ادی

کلونه

جانی

السه

ادی شاید اون‌ها با هم همون موقع نمی‌خواستن ازدواج کنن
ما هم که انتظارش رو نداشتیم
یا شاید هم نمی‌خواستن
اصلاً فریتز به سن ازدواج نرسیده بود

السه شاید بهتر بود که یکی به اون‌ها می‌گفت
که انسان‌های آزادی هستن
انسان‌های آزادی که آزادانه می‌تونن انتخاب کنن
که با هر کی هر جا بخوان می‌تونن برن

جانی چه چرت و پرت احمقانه‌ای
آزاد انتخاب کنن

السه من دارم راجع به بیچه‌ها حرف می‌زنم نه راجع به تو
برام کاملاً مسلمه که تو آزادی نداری
تو آزادی‌ات رو فروختی
کاملاً برای من روشنه که تو به بانک همه‌ی خودت رو فروختی

جانی به بانک
آخ السه
سکوت.

السه ما بیشتر از این چیزی نمی‌دونیم
به‌طور ساده بگم در حقیقت ما چیز زیادی نمی‌دونیم

جانی ما عجب آدم‌هایی هستیم
مکث.

کاش می‌تونستیم همه‌چیز رو یه بار دیگه
از اول شروع کنیم
فکرش رو بکنین
ما می‌تونستیم یه بار دیگه همه‌چی رو از اول شروع کنیم

ادی این حرف‌ها چیه

دست بردار از گفتن این حرف‌ها
مگه ما غولیم
ما کاملاً عادی هستیم
مثل همه‌ی آدم‌های دیگه کاملاً عادی هستیم
سکوت.

کلونه

در حقیقت این جوریه
که ما حسرت اون جور مردن رو می‌خوریم
ما به اون جور مردن حسودی مون می‌شه
تو دل مون بهشون حسودی مون می‌شه
و هیچ‌کس هم جرأت گفتنش رو نداره
هیشکی جرأتش رو نداره که راجع بهش حرف بزنه
مرگی که معنانش عشق بود
ادی با عصبانیت فراوان به طرفش می‌رود و به صورتش سیلی می‌زند.

۳۲

السه با چاقوی جیبی بازوش را خراش می‌دهد.

تو چی کار می‌کنی

جانی

مکت.

هیچی

السه

تو داری چی کار می‌کنی اون جا

جانی

چی کار داری می‌کنی تو

خون می‌آد

السه

جانی به طرفش می‌رود و دستش را روی جای زخم می‌گذارد و تلاش
می‌کند تا جلوی خونریزی را بگیرد.

خیلی آرام. دستت رو بردار

السه

بذار کارم رو بکنم

جانی

نه

نه

او بی اختیار بازوی زخمی السه رامی بوسد.

السه

در فکر، می خندد. من خیلی پیرم واسه همچین کاری

آره خیلی پیرم

آره

مکث.

آره

مکث.

من باید به بلوغ برسم

مکث.

آره

آره

۳۳

ادی

اصلاً شما کجا می خواین برین

کدوم سمت

کی می خواین برین

شما می خواستین یه جایی برین

می خواستین شما نه

از آستین السه خون می چکه

کلوئه

فردا می خوایم دوباره از این جا بریم

جانی

بزنیم بیرون

دور شیم از همه کس

و همه چیز

از آستین السه داره خون می چکه

کلوئه

السه چیزی نیست
جانی فردا می‌خوایم دوباره از این جا بریم
بز نیم بیرون
دور شیم از همه کس
و همه چیز
کلوئه از آستین تو داره خون می‌چکه
ادی السه
السه چیزی نیست
جانی ما خیلی وقته که می‌خوایم بریم
خیلی وقته
و ما همیشه درباره‌اش با هم حرف زده‌ایم
بالاخره باید بریم
و دور شیم از همه کس
و همه چیز
السه ولو می‌شود روی زمین.
سکوت.
فردا
ما می‌خواستیم فردا از این جا بریم
خیلی وقته
ما می‌خواستیم فردا بالاخره بریم
السه بلند می‌شود. چیزی نیست
سکوت.
ادی اصلاً کجا می‌خواستین برین
شما کدوم سمت می‌خواستین برین
کجا
شما می‌خواستین یه جایی برین

مکٺ.

فردا

جانی

ما می خواستیم فردا از این جا بریم

خیلی وقته

ما می خواستیم فردا بالاخره بریم

سکوت.

خب ترین

کلونه

همین جا راحت بمونین

همه مون با هم

مکٺ.

راحت همین جا بمونین

همین جا بمونین